@iranreportdesk
iranreportdesk@icpi.ir
ایران زندگی



سجاد صفری/ ایران

### روایتی از کودکان کار و کودکان شهر در روزهای کرونایی

# گونی‌های بزرگ، شانه‌های کوچک

مریم طالشی
گزارش نویس

کنار هم زیر پل نشسته‌اند و گونی‌های انباشته را جلوی پای‌شان گذاشته‌اند. غروب است و موقع آن که پسربچه‌های ۱۰، ۱۲ ساله با صورت‌های درهم کشیده و دست‌های سیاه از خیابانگردی روزانه، منتظر وانت مزدایی بنشینند که به گفته کسبه اطراف، هرشب همین موقع دنبالشان می‌آید. پسرها مشغول گفتن و خندیدن هستند. توی سرهم می‌زنند و باهم شوخی می‌کنند. مرد گلفروش که با فاصله کمی از آنها بساط کرده، سری تکان می‌دهد و زیرلب چیزی می‌گوید. عابران ماسک زده از کنارشان عبور می‌کنند و موقع رد شدن، بر سرعت قدم‌هایشان می‌افزایند.

«این بچه‌ها را ببینید، خود این‌ها آلودگی را همین طور از این طرف به آن طرف منتقل می‌کنند. از صبح تا شب سرشان تا کمر توی سطل زباله است. توی این شرایط کاش فکری به حال این‌ها بشود. هم برای خودشان خطرناک است، هم برای بقیه.»

این را مرد گلفروش می‌گوید که به گفته خودش کاسبی‌اش این روزها حسابی کساد است. گل‌های پلاسیده را می‌ریزد توی همان سطل آشغالی که بچه‌ها لابد تا قبل از اینکه بنشینند و گپ بزنند، تا کمر در آن خم بوده‌اند.

خانه‌تان کجاست؟ بچه‌ها خیره نگاه می‌کنند. «باقرآباد»؛ این را یکی‌شان می‌گوید و بقیه سر تکان می‌دهند.

- خانه همه‌تان باقرآباد است؟

- ها. با هم هستیم.

- اهل کجایید؟

- هرات... کابل... مشهد...

صداهایشان درهم می‌پیچد. باقرآباد کهریزک کجا و هرات کجا، چقدر راه آمده‌ای طفل معصوم. این را توی دلم می‌گویم. بچه‌ها ویروس آمده، شما مراقب باشید. دست‌هایتان را بشویید. این را بلند می‌گویم و پسرها خنده‌شان می‌گیرد: «بیا یک لطیفه برایت تعریف کنم.» پسر شروع می‌کند به تعریف و خودش آنقدر می‌خندد که اصلاً حالی‌ام نمی‌شود چی می‌گوید. باید بروم برایشان دستکش بخرم و بیاورم. ماسک و محلول که پیدا نمی‌شود، پیدا هم بشود چطور مطمئن باشم استفاده می‌کنند؟ کاش کسی کاری برایشان بکند. تا به خودم بیایم، مزدای آبی رسیده و سوارشان کرده و می‌بینم که دارند می‌خندند و دور می‌شوند.

**شهر ما را از هم می‌گیرد**

تا کمر توی سطل فرورفته. این یکی خیلی بچه نیست، بزرگ هم نیست، نهایتش ۱۸ ساله. یک نقطه تمیز توی صورتش پیدا نمی‌شود. سیاهی تا گردنش و تا یقه پیراهنش پیش رفته. لباسش برعکس دست و صورتش، شسته و تمیز به نظر می‌رسد. حدس می‌زنم چند دقیقه پیش آن را از توی کیسه لباسی که کنار سطل است و به نظر می‌رسد مرد خوب واکاوی‌اش کرده، درآورده و تنش کرده. میان زباله‌ها چندتایی دستکش پلاستیکی هم هست که پسر، آنها را هم توی گونی کنار بطری‌های خالی آب و کیسه‌های نایلونی مچاله می‌اندازد.

زنی مسن با ماسک و دستکش نزدیک می‌شود تا کیسه زباله را داخل سطل بیندازد. با دیدن پسر، متوقف می‌شود. منتظر می‌ماند تا کارش را تمام کند و برود. پسر اما از صرافت نمی‌افتد و همچنان مصرانه سطل را می‌کاود. زن همچنان ایستاده و چپ چپ نگاه می‌کند. پسر بالاخره بی‌خیال می‌شود. گونی را به پشت می‌گیرد و می‌رود. زن قدم پیش می‌گذارد اما انگار منصرف می‌شود. برمی‌گردد و از سمت دیگر کوچه می‌رود تا احتمالاً سطل دیگری پیدا کند. خمیده راه می‌رود و کیسه زباله یک طرف بدنش را به سمت زمین متمایل می‌کند. دوکوچه بالاتر توی صف نانوایی دوباره زن را می‌بینم. از شر کیسه زباله خلاص شده و در صف یکدانه‌ای ایستاده. هنوز دستکش دستش است. نانوا ماسک زده و دانه‌های درشت عرق روی پیشانی‌اش دیده می‌شود. نکند تب داشته باشد؟ این را توی دلم می‌گویم و بعد سعی می‌کنم خودم را مجاب کنم که داخل نانوایی گرم است و عرق کردن نانوا، طبیعی.

آنهایی که در صف ایستاده‌اند، وقتی نوبتشان می‌شود، بی‌صدا پیش می‌روند و پول را به رقمی که بقیه نخواهد، می‌گذارند و نان را برمی‌دارند و به سرعت از نانوایی خارج می‌شوند. کارد نان‌بُری هم دیگر کاربردی ندارد، چون کسی رغبت نمی‌کند از آن استفاده کند؛ به همان تا کردن اکتفا می‌کنند.

این نانوایی از مدت‌ها پیش برگه‌ای پشت شیشه‌اش چسبانده که روی آن نوشته شده: «در این نانوایی نان رایگان به کودکان کار داده می‌شود.» می‌دانم که بچه‌ها دیگر او را می‌شناسند. سهمیه نانشان را کنار می‌گذارد تا وقتی خسته و گرسنه سراغش می‌آیند، دست پر راهی‌شان کند.

از بین نان‌هایی که برای مشتری‌ها می‌گذارد، چند تا یکی برمی‌دارد و به میخ آویزان می‌کند. می‌گوید: «این سهم بچه‌هاست.» مردی که جلوی صف ایستاده با غیظ می‌گوید: «حالا این نان دادن به بچه‌ها را ول کن دیگر، هزارجور مریضی می‌آورند با خودشان.» نانوا اخم می‌کند: «به بچه‌ها چه کار داری؟! این بیچاره‌ها که مجبورند توی خیابان باشند، کس دیگری باید به فکر باشد و کاری برایشان بکند. حداقل دو لقمه نان دستشان بدهم که گرسنه نمانند.»

مرد نانش را می‌گیرد و غرزنان بیرون می‌رود: «من که دیگر از اینجا نان نمی‌گیرم.» نانوا عصبانی جواب می‌دهد: «به جهنم!»

**بچه‌ها در شهر**

دو تا نوزاد دوقلو را در کریرهای کوچک خوابانده‌اند و کریرها را همینطور روی زمین گذاشته‌اند. بچه‌ها یک ماهشان هم نیست. مادرشان مشغول گشتن میان رگال مانتوهاست. لابد برای خرید عید آمده. معدود آدم‌هایی که در فروشگاه حضور دارند، با تعجب به نوزادها و مادرشان نگاه می‌کنند. دختر جوان، یکی از فروشنده‌ها سرش را کنار گوش دیگری می‌برد و می‌گوید: «حالا انگار مجبور است.» زن انگار حرف دختر را می‌شنود چون برمی‌گردد و تند نگاهش می‌کند. دختر سریع دست و پایش را جمع می‌کند و خودش را مشغول کاری می‌کند. فروشنده‌ها دستکش دستشان است و خیلی نزدیک مشتری‌ها نمی‌شوند. از معدود وقت‌هایی است که می‌گذارند خود مشتری وسط رگال‌ها بچرخد و بدون راهنمایی، خودش آنچه را می‌خواهد انتخاب کند و به اتاق پرو ببرد.

یک زن دیگر با کالسکه بچه وارد می‌شود. فروشنده‌ها با چشم‌های گرد شده نگاهش می‌کنند. زن کالسکه را گوشه‌ای می‌گذارد و مشغول گشت زدن و تماشا می‌شود. مدیر فروشگاه اشاره‌ای به دخترها می‌کند که یعنی بروید سراغش. یکی از دخترها سراغ زن می‌رود تا کمکش کند، بلکه زودتر کارش تمام شود و برود. خانم مدیر می‌گوید: «خود مردم هم رعایت نمی‌کنند. من از خدایم است که جنسم را بفروشم اما نه به قیمت اینکه سلامتی مردم به خطر بیفتد. این چند روز با بچه‌های کوچک می‌آیند برای خرید. خانم باردار هم چندتایی آمده درحالی که می‌گویند مادران باردار جزو گروه پرخطر هستند. ما سعی می‌کنیم رعایت کنیم. مایع ضدعفونی کننده گذاشته‌ایم که البته برای کارکنانمان، چون آنقدر نداریم که به مشتری‌ها هم بدهیم. از ماسک و دستکش هم استفاده می‌کنیم اما به هرحال کسانی که می‌دانند بیشتر در معرض خطر هستند، خودشان باید رعایت کنند. من می‌گویم حالا طوری نمی‌شود خریدهای غیرضروری را عقب بیندازند. اینکه گفته‌اند بچه‌ها مبتلا نمی‌شوند، باعث شده که مردم با خیال راحت با بچه‌ها در شهر تردد کنند. این روزها تعداد مادرانی که با بچه کوچک بیرون می‌آیند انگار بیشتر شده، من که اینجور به چشمم آمده. حالا بچه اگر نگیرد، مادرش که می‌گیرد.»

هنوز کار مادر دوقلوها تمام نشده و بعد از چندبار پرو کردن، هنوز مردد درحال جست و جوست. یاد بچه‌های زیرپل می‌افتم. پسربچه‌های ۱۰، ۱۲ ساله با صورت‌های سیاه و دست‌های سیاه، با گونی‌های انباشته که جلوی پاهایشان گذاشته بودند. برای آنها نه خبری از ماسک هست و نه ضدعفونی‌کننده. بی‌صدا در دل شهر راه می‌افتند و گونی‌های سیاه را پر می‌کنند.

> باقرآباد کهریزک کجا و هرات کجا، چقدر راه آمده‌ای طفل معصوم. این را توی دلم می‌گویم. بچه‌ها ویروس آمده، شما مراقب باشید. دست‌هایتان را بشویید. این را بلند می‌گویم و پسرها خنده‌شان می‌گیرد. باید بروم برایشان دستکش بخرم و بیاورم. ماسک و محلول که پیدا نمی‌شود، پیدا هم بشود چطور مطمئن باشم استفاده می‌کنند؟ کاش کسی کاری برایشان بکند. تا به خودم بیایم، مزدای آبی رسیده و سوارشان کرده و می‌بینم که دارند می‌خندند و دور می‌شوند

## جدول سودوکو ۳۳۳۶

ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

### آسان

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۸ | | | ۹ | | ۴ | ۲ | | |
| | ۵ | | ۸ | | | ۱ | ۹ | ۶ |
| | | ۲ | | ۵ | ۷ | | | ۸ |
| | | | | | | ۳ | | |
| ۲ | ۸ | | | | | ۷ | | |
| | | ۵ | | | | ۹ | | |
| | | ۹ | | | | ۵ | | ۱ |
| ۴ | | | ۲ | ۳ | | ۶ | | |
| ۶ | ۷ | ۳ | | | ۵ | | ۲ | |
| | | ۱ | ۷ | | ۹ | | | ۳ |

### متوسط

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | ۵ | ۴ | ۳ | | | ۲ | | |
| | ۱ | | | ۸ | ۵ | ۷ | | |
| | | | | ۴ | | ۹ | | |
| | ۲ | | | | ۹ | | | ۶ |
| | | ۳ | | | | ۲ | | |
| | | | ۲ | | | ۵ | | ۸ |
| | ۷ | | | ۲ | | | | |
| | | ۵ | ۹ | ۶ | | ۳ | | |
| | ۶ | | | | ۸ | ۵ | ۷ | |

### سخت

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | | | ۹ | | | ۳ | ۲ |
| | | | ۱ | | | | ۶ | ۸ |
| | | | | | | | | ۴ |
| | | ۲ | | ۵ | ۶ | | | |
| | ۱ | ۶ | ۴ | | ۷ | ۲ | ۸ | |
| | | | ۲ | ۱ | | ۹ | | |
| | | | | | | | ۲ | |
| | | | | | ۲ | | | ۶ |
| ۱ | ۲ | ۷ | | | | | ۴ | ۷ |
| | | ۱ | | | | ۸ | | ۹ |

### خیلی سخت

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۸ | | | | | ۱ | | | |
| | | | | | | ۵ | ۲ | |
| ۵ | | | | ۶ | | | | ۷ |
| | | ۵ | ۳ | | | ۴ | | |
| ۱ | ۴ | | | ۸ | | | ۷ | ۲ |
| | | ۸ | | | ۷ | ۹ | | |
| ۶ | | | | ۲ | | | | ۹ |
| | ۳ | ۱ | | | | | | |
| | | | ۸ | | | | | ۱ |

حل جدول سودوکو شماره ۳۳۳۶

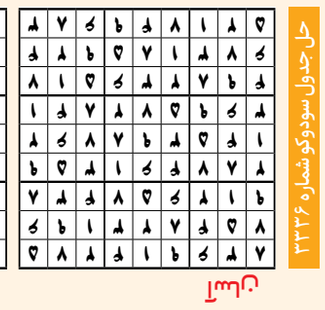

## یک جدول با دو شرح ۷۲۹۲

جدول روزنامه *ایران* دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

### جدول عادی

**افقی:**

۱- زادگاه «عطار»- وسیع و پهناور- کشتزار خربزه

۲- جمع شیء- ورزشی رزمی- آش محلی «قم»

۳- دریاچه طبیعی «اردبیل»- سخت- جعبه میزیاکمد

۴- فیلمی از «آیداپناهنده»- خودسر- گریختن

۵- «لام» انگلیسی- هافبک «پارس‌جنوبی جم»- خالق «کاندید»- رب‌النوع مصریان

۶- مادروطن- قاضی ورزشی- رسوب کننده

۷- وجود- واردشدن- آجیل تلخ و شیرین

۸- ازدلایل خستگی خانم‌ها

۹- گلی خوشبو- میوه کرکی!- پرآوازه

۱۰- نردبان- عابد و زاهد- غول یخی

۱۱- شهر «خرما»- غلاف شمشیر- عدم پویایی- صوت تعجب‌بانو

۱۲- ازارکان نماز- آشیانه- تحت نظارت

۱۳- اسب پیامبر اکرم(ص)- واحد وزن- نشان‌تیراندازی

۱۴- پونه صحرایی- کشور آفریقایی- مسافر سرزمین عجایب!

۱۵- نیازمند- مایه عذاب- فرومایه

**عمودی:**

۱- برگه اعمال محصل- از آثار تاریخی و دیدنی استان «آذربایجان‌غربی»

۲- خودسازی- منطقه سردمعروف قطب- زخمی

۳- احساس دشمنی دیرپا- پولدار- پارچه آستری

۴- شهری در استان «اصفهان»- عزیز، بی‌مثل و مانند- حرف روسی

۵- بسیار مهربان- فناوری اطلاعات- گوشه

۶- سپیده صبح- شهر «قلعه‌قهقه»- حاکم ایالت

۷- سطح- نظری- سومین شهر مهم «سوئد»

۸- عروسک آدم‌نما- حرکتی در «ژیمناستیک»- محله‌ای در «تهران»

۹- خندان و مهربان- پاراوان و جداره- نت میانی

۱۰- خنک کننده تابستان- اقدام به کار خطرناک- از بلایای طبیعی

۱۱- جمع جمله- شخص یا چیز مقدس و ممنوع- شیرینی خوشمزه

۱۲- یک‌ویک- نابودی یک ماده- پشت

۱۳- سپاه- بارز- با «یللی» آید

۱۴- نام «کمال» ادیب ترکیه- ویراستار- حرف دهان‌کجی

۱۵- کتاب شعر فلسفی «اقبال لاهوری»- مکتب «واقع‌گرایی»

### جدول ویژه

**افقی:**

۱- طبل‌زن- مرکز «توگو»- موردشک

۲- مراجعت کردن- آرام- بیماری آفریقایی

۳- تاج- نوشته‌های اصلی- رفیق

۴- مصرف شمار- دهمین حرف «یونانی»- نان آبگوشتی

۵- کام- تکیه کننده- رنگ قهوه‌ای مات- خم پارچه

۶- حسد- نزدیکی در منزلت- تابان

۷- حنا- قلعه- به دیوار آویزند

۸- غذایی پرطرفدار

۹- آنچه در شب بدرخشد- زمخت- مردمک چشم

۱۰- مهاجم «اینتر»- شخص دارای نفوذ و قدرت- بیرق

۱۱- تکنیک- یکنوع موسیقی در «هرمزگان»- سازمان فضانوردی امریکا- بخیه درشت

۱۲- احسان- عدد نشانگر پیشرفت محصل- نظریه انتقال روح

۱۳- رتبه کارمندی- اهداف- فیلم «مسعود کیمیایی»

۱۴- نوعی آنتی ویروس- هافبک «استقلال»- پیش‌دستی

۱۵- بی ایمان- ستاره «روشن»- برملا کردن راز

**عمودی:**

۱- برجسته‌ترین یادگار ساسانی- بخشی از «اسکندرنامه»

۲- صدای کلفت- محلی در ۳ کیلومتری شمال «تخت جمشید»- گیاهی بلند از جنس تباشیر

۳- وسیله- فعلی- محافظ سر

۴- گروهی از تومورهای یاخته‌های خونی- کوتاه و مختصر- اجاق کیک‌پزی

۵- بچه پررو- فیلمی به کارگردانی «بیله‌ودراف»- از جنس نی

۶- پول کشور «ترکیه»- گویها- کیسه برنج

۷- ضمیر بیگانه- سازی کلیدی و الکترونیک- نفس برانگیزاننده بدی

۸- مادر کودکانه- اخمو- بندپایی با زهر خطرناک

۹- جانوری آبزی از رده سرپایان- چخماق- ناپدید

۱۰- ضروری- آتشفشان «اروپا»- تظاهر به نیکی

۱۱- ادیب «آلمانی»- مستمری- نام دخترانه

۱۲- روی تاریک زمین- از مصالح- وجود

۱۳- آلبوم «قاسم افشار»- جمع قبیله- مقامی در کلیسا

۱۴- فرمانروایی- سیستم عاملی شبه یونیکس- خودآرایی

۱۵- استانی در «کاستاریکا»- رئیس جمهوری «بوتسوانا»

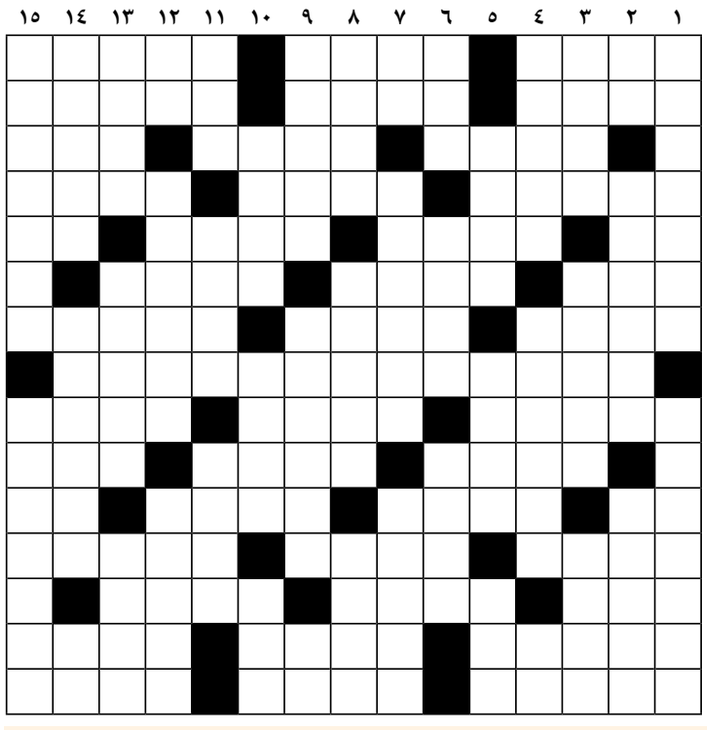

حل جدول عادی شماره ۷۲۹۱

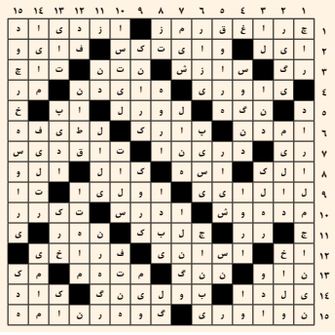

حل جدول ویژه شماره ۷۲۹۱

